

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

میرویس ودان محمودی

۰۶ اپریل ۲۰۱۳

فرمانبرداران ارتجاع و سرمایه در صدد بدنامی رهبران جنبش مقاومت ملی افغانستان!

۶

مقدمه!

گوشزدی برای داکتر «پولاد» استاد معرکه انداز!

اینکه «سمندر» بارها و متواتر از شما سؤال کرد که در مورد شعله نی بودن و فعالیت های تان تحت درفش پر افتخار (شعله جاوید) معلومات ارائه دهید شما در کمال بی مسؤولیتی تا به امروز خاموشی و سکوت اختیار نموده اید؟! وی یک تن از رهبران (شعله جاوید) بود و منطقاً جناب ایشان از صفوف شعله نی ها شناخت عمیق دارند. با اثر آن که هویت مبارزاتی تان تار و نامعلوم بود، بنابر معرفی رفیق زندان دیده و انقلابی «توخی» با شما معرفت حاصل کرده و با «پیام آزادی» همکاری ام را آغاز نمودم و تماسهایی نیز با هم داشتیم. این را هم می دانم که شما هیچگونه علاقه ای به «صادق ظفر» ندارید و حتا به خوبی از سطح نهایت پائین تئوریک و ادبی و سابقه شرم آور و ننگینش نیز مطلع هستید؛ این که جنبش چپ دارای اشتباهات سیاسی و ایدئولوژیک و به زعم شما دارای خط های انحرافی بود، سه دهه قبل بالایش بحث های صورت گرفت و بر نکات ضعف جنبش و اشتباهاتش انگشت گذاشته شد. اما در حالت فعلی که افغانستان توسط ۴۷ کشور تا به دندان مسلح ارتجاعی و امپریالیستی اشغال شده است و آزادی ملی و مقدرات کشوری در حالت تهدید و تجزیه قرار دارد و همسایگان طماع توسط نوکران «چپ» و راستش آرزوی انقیاد و نابودی کشور را در سر می پرورانند؛ منطق انسان انقلابی حکم می کند که نخست باید به خاطر وحدت انقلابی تلاش ورزیده شود تا با داشتن آن سلاح در راه رسیدن به آزادی ملی مبارزه کرد. اما به عکس شما در تبانی با استقراغ های «کشتمند»، هزاره ایست و چنگیزیست ها که دشمنان سوگند خورده (شعله جاوید) و افغان و افغانستان می باشند در یک صف کلوخی بالای شوره زار متحد شده اید و می خواهید توجه ها را به سه دهه قبل معطوف داشته و از مبارزه به خاطر رهایی کشور به دور سازید که این حرکت ضد انقلابی آب انداختن به آسیاب ارتجاع و استعمار می باشد و هم به روشنی ثبوت می کند که هنوز هم آثار انجوتیسم در رگ رگ تان بیدار است و به خاطر منافع استعمار تلاش می ورزید و اگر چنان نیست چه جواب منطقی دارید؟!

این که از طریق «پیام آزادی» با بردن اسم اصلی ام بر من حمله وحشیانه و فحاشانه صورت پذیرفت شما را مسؤول اصلی می دانم زیرا شما هر کاره این «سایت» می باشید. من در کمال احترام مواضع ارتجاعی و اپورتونیستی تان را

در قبال جنبش انقلابی و رهبران جنبش انقلابی به نقد کشیدیم و اما شما به جای نقد منتقد، به دشمنان سوگند خورده و تاریخی کشور پناه بردید تا مگر در پناه انباری از خس و خاشاک خود را مصون احساس می نمائید؛ چرا؟

آیا بخشهای چهارم و پنجم نوشته ام را خواندید و یا خیر و اگر خواندید و اگر کوچکترین احساس ملی و انقلابی دارید باید بدانید که یک کلمه اش مغایرت با واقعیات عینی ندارد و من هیچ کدام دشمنی شخصی با «صادق ظفر» ندارم زیرا با وی از نزدیک معرفت نداشته ام. پس این که از نگاه سنی از من بزرگتر هستید احترامش به جای خودش و اما باید از اشتباه تان انتقاد کنید و در غیر آن خود متضرر خواهید شد و هم ببینید که چگونه نعلش های زرد یاران «کشتمند» هزاره ایست ها را که در زیر نقاب «مانویسم» پنهان اند بالای تابوت رسوائی گذاشته ام تا میخ آخرین را بکوبم. ببین اگر یاران انجونیست شما ریگی در کفش نمی داشتند به بهانه های چندی فرار نمی کردند و به جواب می پرداختند؛ در حالی که جناب شما می دانید که آنها نخست به فحش و ناسزاگویی آغاز کردند نه من و جواب های من علیه اتهامات شان فحش و لومپنی نیست بل یک واقعیت عینی می باشد.

حضرت ابولمغانی ببیدل چه خوش فرموده است:

در مزاج بد رگان جز فحش کم دارد اثر

زخم سگ را بی لعاب سگ چه سان مرهم کنم

«انجنیر صادق ظفر» جاسوس کثیر الابعادی هزاره ایست، چنگیزیست باز هم تحت پوشش «سازمان کارگری افغانستان م.ل.م» در حالت «استفراق» خوردن است تا با جویدن متواتر «ق» را به «غ» مبدل سازد و همچنان تحت اسم یک تن از «هوادران شعله جاوید» تحت عنوان (بازهم به پاسخ حملات خصمانه، لمپنازه و فحش گونه سایت دوسره استخباراتی "افغانستان آزاد- آزادافغانستان" هنگ زد و اما روز بعد دروغنامه سیاهش را از صفحه مرداب و گندایش «شورش» برداشت تا بیشتر سبب افشاء و رسوائی اش قرار نگیرد؛ مگر باید بداند که دیر جنبیده و این کار به جز چارز او نشستن بعد از «امونیا» پراگنی چیز دیگری نبوده است.

باز هم «سایت» دوسره جاسوسی «شورش» با دو نام مختلف یکی «سازمان کارگری افغانستان م.ل.م» هنگ زد و تحت پوشش یکتن از هوادران «شعله جاوید» قوله کشید و اما هنگ تضرع آمیز، التماس و استدعا گونه و قوله ضعیف در حالت نا توانی!

حالا در این مبحث نخست به جواب هنگ زدن صادق ظفر در نقش «هوادر شعله جاوید» پرداخته و دوم در مورد قوله کشی «سازمان کارگری افغانستان م.ل.م» مفصلاً پاسخ خواهم گفت. ناگفته نباید گذاشت که «صادق ظفر» نیز در نقش خبر نگار به اسم «جاوید» و..... ظاهر می گردد تا سیاهی لشکر به نمایش بگذارد!!!

نوت: «صادق ظفر» مدعی بود که «شورش» و «سازمان کارگران م.ل.م» دو مرجع جداگانه می باشد و اما این دو «مرجع جداگانه» به ضد من در یک روز، یک ساعت، یک دقیقه و حین ثانیه دو مضمون جداگانه را در بیت الخالی «شورش» به دست نشر سپرد؛ بعد از باد زدن چهار زانو نشست و اما دفعاتاً «صادق ظفر» متوجه اشتباهش می شود و با خیال راحت نوشته اولی را از روی صفحه با مهارت یک روباه پیر و بی دندان برداشت که خلق الله متوجه نشوند؛ در حالیکه همه متوجه خریّت و لولوگری اش شده بودند و به حماقتش خندیدند!!!

«صادق ظفر» مدعی شده بود که وی را بی ناموس خطاب کرده ام و در حالی که شما سیاهنامه اولی اش را به درستی مطالعه فرمائید وی بود که این کلمه را که زینت بخش پیشوند اسمش می باشد با رذالت تمام به ضد من و آزاد! به کار برده است؛ منظور و هدفم از بی ناموس گفتن تنها و تنها «صادق ظفر» این روسپی روزگار است و بس زیرا جرم یک عمل شخصی است و ارتباط به فامیل ندارد.

وی در گوشه ای از طومارش چنین می نالد و زوزه می کشد که بخشهای چهارم و پنجم نوشته ام را هرگز نخوانده است زیرا به زعم بیمارارش فحشنامه ای بیش نبود و اما در جفنگ نامه سازمان فلانی و بسمدانی حرفش را نفی می کند و می گوید که بخشهای چهارم و پنجم را دقیق از ذره بین چشمانش گذرانیده است و به همان جهت به جوابم پرداخته است!!!

یک چیزی که مایه تعجبم واقع می شود اینست که «صادق ظفر» و چهار یا پنج همقلاده اش و یک دو هم منقلی ایرانی اش، بخشهای چهارم و پنجم را دقیق خوانده اند و تنها چیزی را که متوجه گشته اند تنها همانا «فحش» بود و بس؛ اما این اعجایب روزگار دهها سؤال را در مورد عملکردها و شجره سیاه زندگی ننگین شان نا دیده گرفته و بی پاسخ گذاشته اند؛ چرا؟؟؟!!!

اگر این مجموعه های خالی بیهویت و بی فرهنگ و مترسک های لولو ریگی در کفش نداشتند چرا از جواب دادن به سوالاتم پشت کرده گریز نمودند؟ بناءً این حرکت رذیلانه و عمدی استفراغ های (خاد)، «کشتمند» و جاسوسان انجونیست، بر حقانیتهم مهر تأیید می زنند. بدان دلیل از سرزمین خون و آتش ما پیام هائی از طریق دنیای مجازی انترنت دریافتیم که در پهلوی تعریف و توصیف از این حرکت ملی و انقلابی ام احساس غرور کرده اند.

«صادق ظفر» در قعر خرگوری اش در چریدن است و اما نمی داند که مردم عملکردها را می بینند و در ترازوی قضاوت می گذارند، این که «صادق ظفر» و چند تا (دالباز) همپاله اش می خواهند آفتاب حقیقت را با دم های شان پنهان سازند این واقعاً از گوشه دراز بودن شان نمایندگی می کند زیرا کاروان به جلو در حرکت است و به عقب نگاه نمی کند، این که عوامل استخباراتی من حیث وظیفه پیشروی قافله را با سنگ اندازیهای شان می خواهند کند و بطی سازند؛ زهی خریط!

"صادق ظفر" بر استاد و پدرش رفیق «موسوی» می جفد و در کمال نادانی و ناتوانی می گوید که عنقریب نوشته ای آن «مرد» را به مثابه «سند» در مورد قتل رزمندگان (ساما) در کوه صافی در اختیار عوام الناس می گذارد و ما پلک زده منتظر هستیم و دیده شود که صادق کاذب اصل نوشته «مرد» را که هرگز چیزی ننوشته است و تنها در مورد ادعائی ناموسی «صادق ظفر» با نوشتن چندین صفحه دفاعیه اش را در پیشگاه جنبش قرار داده است، به نشر بسپارد تا ببینیم که چقدر صادق است. شاید «صادق ظفر» از قبله آمالشی یعنی «واواک» و آی اس آی کمک بطلبد تا طوماری را برایش به مثابه «سند» در زراد خانه توطئه گری چاپ کنند. راستی وی سند همکاری نظامیان خلقی با (ساما) در قیام چنداول را نیز برای ما قول داده است که به نشر می رساند!!! در همین رابطه باید بلادرنگ افزود، بادر نظر داشت خاصیت جعلکارانه و دروغ پردازانه «صادق ظفر» نزد تمام آنهایی که بوئی از منطق برده باشند، فقط آن نوشته هائی مدار اعتبار است که در جریان این ۳۰ سال جای دیگری هم قبلاً نشر شده باشد، در غیر آن هر نوشته ای که بخواهد به نام یک «مرد» بیرون داده شود، چیزی نیست به جز تهمت بر آن مرد و فاقد کمترین اعتبار و ارزشی!! «صادق ظفر» در نوشته قبلی اش من را به برادر رستم «شغاد» تشبیه کرده و می نالد که شغاد وار تیرم را هدف سینه وی یعنی «رستم» نشانه گرفته ام؛ این که «شغاد» در زندگانی اش به کدام سمت و جهتی شمشیر می زد با تأسف هیچ از آن نمی دانم، نمی دانم چون هیچ گاهی نخواسته ام خود را با وی هم هویت احساس نمایم و اما این که «صادق ظفر» خود را در هیأت رسم احساس می نماید، این را هم باید بداند که رستم در تمام حیات به جز تحکیم مواضع شاهان و دفاع از تاج و تخت آنها هرگز شمشیر از نیام بر نکشیده، نکند شاهپرستی دیروز رستم و «شاهزاده پرستی» امروز این دلقک باعث شده است تا وی خود را در هیأت رستم ببیند و یا هم از آن بالاتر، خدمتگاری «صادقانه» به «شاه شاهان» یعنی امریکای اشغالگر او را نا خود آگاه بدین فکر کشانیده که خود را با رستم مقایسه نماید؛ بادر نظر داشت هزاره یسم

و چنگیزیم بر تاروپود وجود این دلکچ نمی دانم چرا چنین موش کوری خودش را با پهلوان اساطیری کشور من و تاریخ من مقایسه کرده است نه تیموجن و یا هلاکو خان؟!

«صادق ظفر» در بخشی از سیاهنامه اش چنین نگاشته بود، این که من از سامای انقلابی میراث مجید بزرگ داد می زرم آن (ساما) کجا بود و حالا کجا است؟
عجب هفته فهم گوشدرازی؟!

این که بر حقانیت مبارزاتی (ساما) چشم پوشی می کند و اما این چهار پای جاهل متوجه نمی شود که اسم و رسم (ساما)ی مجید قهرمان بود که به «صادق ظفر» را راه و رسم انسانیت نشان داد و آموخت، این که وی نیاموخته است و به (ساما) ارج نمی گذارد پروسه تکاملش بطی است و هنوز هم چهار پا و دم دارد!!!
مگر این قلم و مبارز قلم به دست، انقلابی و فرهیخته رفیق «موسوی» که ها اند؟!
مگر که ها شما زرد های زرد و انجونیست های جاسوس را به تب لرزه و مرگ واداشته است؟
مگر که ها به کابوس تان تبدیل گشته اند؟

جواب سهل است، ادامه دهندگان راستین راه ابر مردکشور زنده یاد «کلکانی» یعنی موسوی و میرویس.
این که نالیده اید که دیگر با من کاری ندارید و اما من با شما کار دارم، اگر در آسمان پرواز کنید و اگر قطره شوید و در زمین فرو روید بدانید که (ایلا) دادنی تان نیستم و حرفم را با جرأت ذاتی یک افغان به اثبات می رسانم و تا روزی به این کارم ادامه می دهم تا شما را که مرده اید، در زیر خروار ها خاک حقیقت دفن نموده، جهان ماحول را از بوی بد و گند تان برهانم.

«صادق ظفر» گفته است که با استفاده از واژه «استفراق» جنبه گفتاری اش را در نظر گرفته بود نه نگارشی اش را؟
نفرین و ننگ بر دروغگو!
وقتی من ننگ و نفرین نثار دروغگو می نمایم، نخست باید به اثبات برسانم که «صادق ظفر» واقعاً همان «کاذب شکست» که یار غارش او را بدان نام مسمی نموده است، می باشد.
آنهایی که جفنگ نامه این دلکچ رسوا را در سایتک دوسره اش که به اصطلاح ایرانی ها شورش در آمده، خوانده اند، متوجه شده اند که وی باصراحت نوشته است:

قسمت چهارم و پنجم نوشته میرویس را به دلایل چند و چند نخوانده اند- نقل به مضمون
حال باید از «صادق ظفر» این جاسوس هزار چهره نتائر استخباراتی هالند پرسید: هرگاه تو نوشته ۴ و ۵ میرویس را نخوانده ای از کجا دانستی که میرویس بر نوشتن «استفراق» از جانب تو انتقاد نموده است، و اگر خوانده ای چرا دروغ می گوئی و ادعا می نمائی که آن را نخوانده ای و بدین بهانه می خواهی از پاسخ به سوالات مطروحه در آنجا طفره بروی؟؟

از آن گذشته، این که ادعا نموده است که گویا هنگام به کار بردن کلمه «استفراق»، زبان گفتار مورد نظرش بوده است، نفس چنین ادعائی به خودی خود می رساند که نویسنده نه تنها از قواعد املاء کمترین اطلاعی ندارد، بلکه از قواعد انشاء و علامه گذاری هم چیزی به گوشش نخورده است. چه گذشته از آن که در جریان یک متن نوشتاری، به یک باره به طرف زبان گفتار، خیز زدن چیزی کمتر از قبیح و زشت نیست، زیرا در چنان بحثی جائی برای زبان گفتار وجود ندارد، با آنهم هرگاه کسی به چنان کار زشتی هم دست می زند، برای آن که به خواننده بفهماند که پای غلطی املائی در میان نیست بلکه، استفاده از زبان گفتار است، یاباید جلو آن کلمه، کلمه «به اصطلاح» را بیاورد و یا این که با نوشتن کلمه مورد نظر بین علامه ناخنک (".") مطلب خود را افاده نماید. هرگاه کسی در سطح یک درست نویس احساس

مسئولیت نماید، واضح است که نوشتن صورت درست آن کلمه را یا در آخر مطلب و یا هم به دوام تلفظ گفتاری آن می افزاید.

با تأسف دلقک رسوای ما «صادق ظفر» که در بین یک چشمه ها خود را بینا تصور می نماید، ظرفیت آن را پیدا ننموده تا با انتقاد از خود حتا در استفاده یک کلمه، اصلاح پذیری خود را ثابت بسازد، تا چه رسد به این که در مسایل مهمتر از آن اجازه داشته باشد تا اگر حرف درستی برای گفتن ندارد، سکوت شرفتمندانه را بر پايه گوئی و اتهام زنی برتری بدهد. در نتیجه همیشه می تواند مصداق کامل «عذر بدتر از گناه به شمار بیاید» راستی که یار غارش بحق گفته است که «کاذب شکست»!

این که گویا من را رها کردید و به پاچه گیری (سازمان انقلابی) خود را مشغول ساخته اید تا با استفاده از نام و نشان آنها با «نقد» های کاپی و دیکنه شده می خواهید به هویتی برسید بدانید که هیچ گاهی به مرام تان نمی رسید زیرا شما ها به مثابه حباب های روی مرداب هستید و می چرخید و می چرخید و با تصادم با شبنم می ترکید و در زیر مرداب دفن می شوید و امروز دور نیست. این که با جاسوس بازیها و میمونبازی های تان می خواهید تا توجه (سازمان انقلابی) را از کارزار انقلابی در داخل به خود معطوف دارید، کور خوانده اید زیرا آنها در وجب وجب خاک دلیران و میهن آزادگان فعالیت های مبارزاتی دارند و در عمل این را درک کرده اند، به حباب های زهرآگینی خودت تو امثال تو نباید بیش از حد لازم ارزشی قابل شوند.

یک نکته را باید روشن بسازم سویه علمی و «تئوریک» تو و امثال با آنها زمین تا آسمان فاصله دورانی و نوری دارد و، روی همین دلقک بازی ها و شادیبازی های تان در میان جوانان چپ انقلابی به فکاهی تبدیل شده اید بالاخص «صادق ظفر» را (پوپک لال) عصر حال می پندارند و می خندند!!!

به جواب هنگ زدن به اصطلاح «سازمان کارگران م.ل.م.» مولود ناقص الخلقه ای که از دامان ناپاک «صادق ظفر» و فعل و انفعالات با «داکتر پولاد» با عمل درد انگیز سزارین به دنیا آورده شده است، تا من بعد به عوض نامه های خودشان، کسانی را به پشت این نام موهوم سرگردان نمایند:

یکی از خصلت های ذاتی وطن فروشان و عوامل استخباراتی کشور های خارجی این است که همیشه کوشش می دارند تا حریفان و جانب مقابل را با چماق تهمت و افتراء ببندند و بزنند. در آن زمان که فاشیست های روسی مناطق مسکونی مردم عادی را بمباردman می کردند و از مردم بی گناه قربانی می گرفتند؛ نوکران زرین قلاده خلقی، خادی و پرچمی اش از طریق رادیو و تلویزیون اعلان می کردند که «اشرار» دست به چنان اعمال و جنایتی زده اند تا اذهان عامه را به ضد مبارزین راه آزادی تغییر دهند. حالا به اصطلاح «سازمان کارگری افغانستان م.ل.م.» یعنی مترسک بیمار و لولوی «صادق ظفر» عین رفقای خادبستش عمل می کند و من را به فحاشی و لومپنی متهم می سازد تا در متهم ساختن من خویش را از علمبرداران اخلاق اجتماعی و انقلابی معرفی بدارد. مگر فحشنامه شان تحت اسم «اپورتو نیزم در لاک دفاع از رهبران جنبش مقاومت ملی» مندرجه در «پیام آزادی» در هفتم حمل ۱۳۹۲ خورشیدی از ذهن بیمار این شیادان خطا به باد فراموشی سپرده شده است که چه نوع دهن گنبدیده شان را را گشودند و همچو سگان درنده به پارس کشیدن آغازیدند که بوی گندش متعفنتر از بیت الخلاء های دشت برچی بود؟!

به هر صورت «صادق ظفر» با مداری گری و لوده بازی هایش طبق معمول به جواب سؤال ها نمی پردازد و سؤال را با سؤال تکراری و همیشگی جواب می دهد که هم کمبودی وجدان و هم کمبودی فهم تئوریکش را به وضاحت نشان داده و ثابت می سازد.

«صادق ظفر» این وامانده و رانده شده از قافله علم و انقلاب با پیشکش نمودن یکی دو «لینک» که گویا تبارزات مهم مبارزاتی شان را در سطح بین المللی «ثابت» می سازد ابلهانه دلخوش کرده است که گویا ما را گپ خواهد داد؛ در

اینجا از مبارزات در سطح بین المللی نشخوار می کنند و اما در سطح کشور کوچکی به نام افغانستان از شناخت توده ها هرگز برخوردار نیستند چه رسد در سطح جهانی، خوردن زیاد باقلی و مشنک هزاره ایست، چنگیزیست، «مائویست» های پوده و کچه را به چرند گوئی و هزیان پراگنی واداشته است و ما به جزء باد های متواتر و متعفن، منطق در گفتار و رفتار شان نمی بینیم!!! بناءً بنابر گفته و ادعای کاذب و عوامفریبانه این عوامل آی اس آی و «واواک» و جاسوسان انجونیست که در سطح «بین المللی» دستاورد های مبارزاتی دارند؟! پس پرسش ما اینست که «مائویست» های کچه و پوده در سطح کشوری چه دستاورد های انقلابی دارند که توده ها از آن بیخبراند، پاسخ دهند؟ در اینجا به وضاحت ثبوت می شود که ناف اینها با ناف «کشتمند» و برادرش یکجا گره خوره است و همه یکجا «کشتمندی» های جنایت کار اند که واقعاً در سطح بین المللی از طریق اینترنت با اسمائی مستعار فعال اند، گر چه ظاهراً سلطان علی «کشتمند» سال قبل توبه نامه اش را به خاطر جنایت و وطنفروشی اش را در پیشگاه خلق افغانستان پیشکش داشت و از چتلی خوردن های قبلی اش ندامت کشید و خواهان بخشش گشت؛ و اما ما می دانیم گرگ زاده گرگ خواهد بود. حالا این گرگ پیر با لولوی حقیرش «صادق ظفر» و چند تا هزاره ایست، چنگیزیست و انجونیست دیگر یکجا «شورش»، «سازمان کارگری افغانستان م.ل.م»، «سازمان جوانان»، «اتحادیه شادیپازان»، «کمیتة دفاع از تقیه» و..... را رهبری می کنند و فعالیت های شان را عمداً تحت نام «ماویستها» در بد نامی «صدر مائو» و جریان (شعله جاوید) توسعه بخشیده تا بتوانند که یک بار دیگر با هوا و نوای دیگر در جامعه مطرح گردند و روزی هم بر مسند قدرت سیاسی تکیه زنند؛ زهی حماقت خرانه!

این که این ارادل پست و فرومایه که خون دروغ و تهمت در رگ رگ و شرائین شان در جریان است از فعالیت های بین المللی دم می زنند و اما از عملکرد ها و دستاورد های خونین و ننگین شان که کشور را به ویرانه مبدل ساختند و بیشتر از دو میلیون انسان را سلاخی کردند و..... اصلاً پادی نمی کنند!؟

واژه «مائویسم» توسط رویزیونیست های روسی در دیگشنری «کو ج. ب.» به مثابه یک واژه جدید تبلیغاتی اضافه شد و به ضد صدر «مائو» مورد استفاده سیاسی و تبلیغاتی قرار گرفت و همچنان سگان زرین قلاده روسها خلقی و پرچمی این واژه را در بدامی شعله ئی ها استفاده می کردند و تحت همین اسم جوانان به قامت سرو و صنوبر افغان را ترور نموده به خون کشانیدند. حالا استفراغ های وامانده خلقی و پرچمی و خاد در خارج همانند «صادق ظفر» و هم قلاده هایش با استفاده از واژه «مائویسم» در صدد بد نامی مائو تسه دون اندیشه های افغانستان یعنی چپ انقلابی متعلق به فامیل (شعله جاوید) می باشند!

بیائید و حالا ببینید که خران و سگان ولگرد و فحاش چگونه نقاب انقلابیگری و آدمیت بر رخ زرد می کشند و چنین مذبحخانه وز وز می کنند:

"ماپرونده گان دبستان (خدمت به خلق) صدر مائو هستیم..... هرگز کسی جز مرتدان سیاسی، دنبال فحاشی نگشته اند و سر سجود در آستان بت "هرزه درایی" نسوده اند.!!"

هزاره ایست های چنگیزیست و انجویست که دروغگوئی و فحاشی به جزئی از فرهنگ و اصالت زندگی اجتماعی شان تبدیل گشته است با دیده درائی تام میگویند «"ماپرونده گان دبستان (خدمت به خلق) صدر مائو هستیم"؟؟؟؟!! خنده خنده!!!

بعد از خنده بعضاً گفتار بزرگان که حاوی تجربیات زندگی شان است واقعاً یک حقیقت پویا می باشد، به راستی این قماش جانوران و پرازیت های زرد چقدر پله بین، نمک حرام، دروغگو، بی غیرت و دیده درا می باشند. شاگردان دبستان صدر مائو ؟؟؟!! از نوشته ها و تحلیل های ریشخند گونه شان بوی کثیف هزاره ایسم و چنگیزیزم، تفرقه،

راسیسم و سکتاریزم استشمام می گردد و پنهان شدن در زیر نام (شعله جاوید) بشتر از پیش رسواتر و افشاء تر شان خواهد ساخت .

از تربیت خانوادگی دم می زنند و با لغت پرانی های شان چنین وانمود می سازند که در دامن پاک خانوادگی، بزرگ شده به ثمر رسیده اند؟؟؟؟!! بعداً بالای این موضوع بحث خواهم نمود.

این میرویس و یارانش می باشند که آخرین میخ تابوت کثیف شما تقیه سرایان خادیسست و جاسوس «آی. اس. آی.» و «واواک» را در دست دارند و تا زمانی که قوله های تان را به گوش چرخ فلک نرسانیم و عذاب کش تان ننمائیم میخ تابوت تان را به این زودی ها نمی کویم. آخر او (پخپلو) های جاسوس و کشتنمدیسست های مرکب، شما تا به حال املاء و انشای زبان دری را به درستی بلد نیستید و اما در کمال چشمپارگی از شاگردی دبستان «مائو» دم می زند. این که چند تا واژه را به کمک ایرانیان سر هم بندی کرده اید فکر می کنید که «دولت و انقلاب» را نوشته اید؟ یک بار چرندیات تان را مطالعه فرمائید که چقدر دارای غلطی های عریان می باشد. یک سازمانی که مدعی مبارزه است نخست باید به زبان مردم خودش تسلط کامل داشته و درثانی در تئوری مهارت داشته باشد. چرندیات شما به سطح کوچه و بازار است و جای خنده است که شما جاسوسان پلید همچو سگان هار و دیوانه بر پاچه های همه سازمانهای انقلابی گیر کرده عفو و جف می زنید؛ اگر لحظه ای دهان پلید تانر ببینید و سر بر گریبان های تان نمائید و در عین زمان نوشته و استعداد تان را با دیگر سازمانها در ترازوی قضاوت بگذارید می بینید که هنوز شما با بینی های کثال در حالت (چهار غوک) کردن می باشید!!!

اگر «صدر مائو» زنده می بودند تقی به بزرگی دهان بویناک تان بر شما دغلبازان بی منطق و عاری از شرافت حواله می کرد.

هزاره ایست، چنگیزیزیت، کشتنمد ایست های بی مایه و فرمایه نقاب آدمیت بر چهره های الاغ گونه شان گذاشته و چه بیشرمانه خویش را با اصالت و با تربیت جاه می زنند و چنین «مؤدبانه» و آهسته پارس می کشند:

"ما که تا بخش "سوم" فحش نامه ی "فرمانبرداران ارتجاع و سرمایه در صدد بنامی رهبران جنبش مقاومت ملی افغانستان" را حلاجی کرده بودیم..... (میرویس ودان محمودی) وقت گرانبهای خویش را ضایع کنید، تا باز بنگرید که آری! اینک "دزد حاضر و بیز حاضر"؟؟؟!!!

چرا اقرار نمی کنید که دانستن محتویات و سوالات مطرح شده در بخش های چهارم و پنجم برای تان نهایت سنگین و هم بهانه ای شد برای گریز تان؟!

چرا نمی گوئید که جنازه تان را بالای تابوت گذاشته ام تا بطرف گورستان ببرم؟!

چرا اقرار نمی کنید که بخشهای چهارم و پنجم ماهیت پلید و عملکرد های ارتجاعی و چهره های خادستیک تان را به مثابه وطن فروشان و جاسوسان (خاد)، «آی. اس. آی.»، «واواک»، «ک. ج. ب.»، «سیا» و «ام. آی. ۶» افشاء و رسوا کرد!!!

تا زمانی که دفن تان نکنم به اینکارم با مسؤولیت و اصولیت انقلابی ادامه خواهم داد. این که شما به جواب محتویات و سوالات بخشهای چهارم و پنجم نپرداخته اید می دانید هر چه بنویسید به همان اندازه افشاء و رسوا خواهید شد و بدانجهت از ترس جرأت به خود ندادید که از «ناموس» تان دفاع کنید؛ البته در اینجا استفاده از کلمه ناموس توهین خانوادگی و یا فامیلی نیست بلکه برای آنهایی که از بستر مبارزه سیاسی برنخاسته و از زهدان نهاد های استخباراتی تولد یافته اند، باید واضح سازم که ناموس سیاسی مطرح می باشد. بدان معنا که برای یک عنصر انقلابی اسرار سازمانی و جنبش حیثیت ناموسش را دارد نه این که به مانند عناصر فئودالی پائین ناف خودش و یا فامیلش. لذا هرگاه من به «صادق ظفر» کلمه بی ناموس را به کار می برم صرف نظر از آن که به ادبیات مورد استفاده خودش رجوع می

نمایم، مگر هدفم آن بی ناموسی است که «صادق» و «حسین» و اینک داکتر «پولاد» با پخش اوراق تحقیق یک سازمان انقلابی که بخشی از جنبش چپ کشور است، بدان تشبث ورزیده اند. برداشت پائین نافی از آن، نشاندۀ عقب ماندگی فکری و تاریخی برداشت کننده می باشد.

بخشهای چهارم و پنجم به وضاحت گذشته های ننگین و عملکرد های خاینانه و جاسوسانۀ تان را افاء نمود و جرأت دفاع کردن را از شما سلب ساخت و تنها شما جاهلان بیخرد بدان بسنده کردید که فحش نامه اش بخوانید و خویش را گوسفندی ارضاء سازید و در حالی که هزاران نفر در سراسر جهان بالاخص در کشور محبوبم افغانستان بخشهای چهارم و پنجم را دقیق مطالعه کرده اند و به شهادت و جرأت انقلابی ام آفرین نثارنموده و بر عملکرد های پلید شما هزاره ایست های کشتنندی و کریم آقاخانی لعنت و نفرین فرستاده اند.

در اینجا ما شاهد لولو گری و بنابر گفته خود شان که واژه ایرانی را به کار برده است یعنی (خل گری) شان می شویم و به عمق حماقت این پست فطرتان جاهل پی می بریم و می بینیم که چقدر تا مغز استخوان سیاه و زرد ، جاسوس، وطنفروش و فاحشه های سیاسی اند:

«حال» «میرویس» فحاش، ثابت می نماید که سخن "سازمان کارگران افغانستان" در خصوص وی..... این افشاگری های "بینظیر" افشاگری هایی که چیزی جز خودکشی سیاسی برای این فحاشان نیست، نهفته است! باز باید گفت: نزد حاضر و بز حاضر!؟!

نخست من هیچگاهی شما موش های زرد را طرفداران اندیشه مائو مخاطب قرار نداده ام بل «مائویست» های پوده و کچه هزاره ایست، و چنگیزیست جاسوسان ایران ،پاکستان ،روسیه ،امریکا و خادیسیت های حرامزده خطا گفته ام؛ «مائویست» یعنی دوکتورین برژنف، کاسیگین و گرومیگو و ثانی ابعاد فکری من همچو اقیانوس آرام است و این فکر امپریالیسم جاپان را شکست مفتضح ساخت و بیشتر از یک بلیون انسان را از زیر یوغ اسارت رهانید.

هنوز املاء و انشای زبان شیرین دری را به درستی نیاموخته اید و با بی حیائی تام لغات انگلیسی را نشخوار می کنید، مخاطب تان شیر مردی از دیاران اسمائی است نه پدر انگلیسی تان داکتر «برایدن»!

احمق نادان و تقیه گو ها، تا بخش سوم نوشته هایم حنا اسمی از «شورش» هم نبردم و تنها شما سگان بوکش ارتجاع و سرمایه را تحت اسم «نقاد» مخاطب قرار دادم و به اصل مخفیکاری و افشای هویت افراد احترام گذاشتم و اما شما عقده ئی های حقیر و جاسوسان پلید نیز می توانستید از کلمۀ نقاد علیه من استفاده می کردید؟! چون از زمان «ریگان» و جنرال ضیاء در خدمت استخبارات پاکستان و انجو های مربوط به «سیا» مذبوحانه جان می کنید بنابر این خصلت و صفات جاسوسی به یکی اجزائی فرهنگ روزانۀ تان مبدل گشته است!

«صادق ظفر»، طلسم و مداری گری های تان افشاء و رسوا شده است و دیگر کار گر نمی افتد؛ در اینجا «صادق ظفر» از «صادق ظفر» به دفاع بر می خیزد و تمجید می کند:

«از آنجایی که در وبسایت "شورش" وی را به نام میروس خان خطاب نموده اند، حال وی با تعامل به مثل، نام اصلی رفیق انقلابی مربوط به تشکیلات مائویست های افغانستان را وی ناگزیر افشا میکند!؟!

رفیق «موسوی» در یکی از نوشته هایش علیه، داکتر «پولاد» نوشته بود که فعالیت استخباراتی چنان بخشی از کرکتر تان گردیده، که نمی توانید از آن خود را از آن جدا سازید، وقتی این قسمت نوشته شما را خواندم، بر یقینم افزوده شد که شما چنان به «ربوت» های استخباراتی تبدیل شده اید، که کمترین اراده ای از جانب خود ندارید، اگر قبول ندارید، بنویسید با آن که شاید بیش از ده ها بار نام «صادق» را برده باشم، در کجا وی را به مثابۀ عضوی از «تشکیلات گروه مائویست ها» معرفی داشته ام، که اینک آمده اید پاچه من را گرفته پارس می کنید؟؟

مگر نه این است که من اولاً به باند های های استخباراتی نام تشکیلات را زیادی می دانم و از جانب دیگر اساساً با اصطلاح مائوئیزم مخالف هستم، تا بیایم هویت تشکیلاتی فردی را بدان منتسب نمایم. از همه گذشته، بستر کار مشترکی که من با «صادق ظفر» داشتم و بر اساس همان کار مشترک به هویت باندیستی آنها پی برده، به مبارزه علیه آنها پرداختم، نمی تواند به من چنین اجازه ای را بدهد تا فردی به ماند «صادق ظفر» و اینک شما طرفداران وی را، آنقدر ارج بگذارم، که ظرفیت کار متشکل را حتا در سطح گروهی دارا باشد.

ابله های فاشیست، سینه بر و سینه زن عنقریب تقیه را به تقیه ایسم قرن ۲۱ تغییر خواهند داد تا در پناه این صیغه میراثی ۱۴۰۰ ساله یاهو سرائی، جفنگسرائی، وزوز، پارس و عرعر کنند؛ چنانچه همین حالا در پاچه های (سازمان انقلابی افغانستان) و سازمانهای (ساما) و رهائی سخت چسبیده اند تا با به اصطلاح «نقد» های احمقانه و جاسوسانه ای شان برای خود یک هویتی بسازند تا از این تنگنا و رسوائی نجات یابند. اگر این (کوچکان) ولگرد انقلابی می بودند در شرایط کنونی به دنبال وحدت می گشتند نه سی سال عقب می رفتند؟!!

این مغز های پوپنک زده و فواحش سیاسی عمدی به این بی شرافتی تاریخی دست می زنند تا مبارزان را در یک جنگ زرگری و هرج و مرج فکری در گیر و دچار ساخته و راه را برای رشد نیرو های عقبگرا و تجزیه طلب آماده و شرایط تجزیه کشور را سهل و فراهم سازند؛ زیرا خود مدعی اند که «افغانستانی» اند و تبار هویتی شان با (تیموجن) گره خورده است. در آن روز های دور نیز سوختند، کشتند و ویران کردند و در زمان انگلیس ها نیز در بست برای منافع استعمار جاسوسی نمودند، در سالهای خون و آتش ۱۹۹۶-۱۹۹۲ میلادی کابلستان را منهدم و مصدر نسل کشی گردیدند و حالا به بهانه های شعله ئی و «مائوئیزم» بودن می خواهند اندیشه مائو و «شعله جاوید» را در مرداب بدنایمی دفن سازند و هم تحت اسم افغانستانی شیرازه وحدت ملی را به کلی از هم بپاشند و افغانستان تاریخی را تکه و پارچه سازند؛ زهی خربت لگام گسیخته!

هزاره ایست های چنگیزیست «اندیشه علی مزاری» بعد از یک سلسله چرند و جفنگ و هنگ و پارسیدن مدعی می شود که :

"اسناد سازمان کارگران افغانستان، دست کم از طریق اینترنت، از سال ۱۳۸۵ خورشیدی بدین سو در اختیار خواننده گان..... حضور مستمر ما در سطح ملی و بین المللی، ناشی از آن است که ما مبارزه را با دل و جان، گزیده ایم؟؟؟!!"

لاف زدن و دروغگوئی به سبک «صادق ظفر»؟! تحت «رهبری» فضلولی پوده، فضلو یک کاکه جوان بود حیف نام فضلو که «صادق ظفر» را با وی مقایسه کنم خواستم یک اسم با مسمائی را پیدا کنم که زبینه شخصیت و شأن «صادق ظفر» باشد راستی هر چه در اقیانوس تفکر غرق شدم و به جست و جو پرداختم پیدا نکردم و در آخرین لحظات چرت و فکر، اسم موش کور به یادم آمد که شایسته شأن جناب ایشان می باشد. این موش کور به خاطر رسیدن به قروت که هدف عمده مبارزاتی اش می باشد، وی از یک موش خود چند تا موش دیگر ساخته و در چند سوراخی مصروف قروت خوردن و وزوز است. در حقیقت طراحی همه ای سوراخها از یک کامپیوتر متعلق به پادشاه موشهای کور، «صادق ظفر» صورت پذیرفته است و اما وی با زیرکی خاص تعداد سوراخها و موشها را زیاد تر نشان می دهد که اسیر تله صیاد نگردد.

در رابطه با فعالیت «بین المللی اش» از خانه گرمش از ورای فضای مجازی با احزاب و سازمانهای «م ل م» شاید هم از همان قماش خودش یعنی نهاد های اینترنتی از دل و جان مبارزه کرده اند؟؟؟؟!!

حالا پرسش ما از مداری های ریشخند هزاره ایست این است، لاف موقوف، شما بفرمائید که در عمل و پراتیک در کجا مبارزه کرده اید و با آن احزاب و سازمانهای «برادر» تا به حال چه کارنامه و عملکرد های دارید لطف کنید از طریق ویدئو و فلم در اختیار ما بگذارید تا بدانیم که شما از دل دردی باد نمی زنید!

از آن گذشته، شما که با هر پهلوی تبدیل کردن، رهائی گار امونیا را جای مشک ختن گرفته برآن برجسپ استخباراتی «ماوئیزم» را می زنید، بگوئید صدر مائو در کدام اثرش، نخست از تحلیل شرایط خارج و یا اوضاع بین المللی آغاز نموده که شما اینک می خواهید، به دنبالش راه بفتید؟؟ به علاوه مگر صدر «مائو» قبل از آن در سطح بین المللی حتا بین کومینترن اشتها یابد، نخست پایه های سلطه معنوی اش را در داخل چین مستحکم نساخت که شما اینک از خارج آمده می خواهید خلاف روش وی، با تکیه بر چند نهاد دیگری که قضاوت در باره آنها حق خلق آن کشور هاست و اگر قرار باشد به حساب شما بر آنها نیز قضاوت نمود، چیزی درحد شما یعنی عوامل استخباراتی بیش نیستند، می خواهید خود را بر جنبش داخل کشور تحمیل نمائید.

باز هم «صادق ظفر» این دلچک شعبده باز بادی به غیغب انداخته و چنین با عشو و ناز گزافه گوئی کرده و لاف و پف می زند:

«این خاینان، بی خبر از فعالیت ما نیستند اما می خواهند خود را به "ندانم" و "بی خبری" انداخته، و به این بهانه، حضور سازمان کارگران افغانستان در عرصه ی سیاسی را کمرنگ جلوه دهند. به حیث یک پاسخ کوتاه باید برایشان گفت: یکی از امضاء کننده گان قطع نامه ی "اول می ۲۰۱۲..... اسناد این اعلامیه ها و قطع نامه ها، هم در وبسایت رسمی ما؟؟؟!!!»

این که قطع نامه ای را در "اول می ۲۰۱۲" به امضاء رسانیده اید و همه متحدانه با هم خواهان ایجاد یک تشکیلات بین المللی «مائونیستی» شده اید، این گرد همائی در کدام کشور صورت گرفت و همچنان اسناد که بین تان امضاء گردید حتمی از محفل برگذاری فیلمبرداری شده است لطف کنید در اختیار ما بگذارید و در غیر آن باز هم در جمله بادی مشنگی می انگاریم."؟؟؟!!!»

راستی احزاب کمونیست مارکسیست -لنینیست-مائونیست» فرانسه و بنگله دیش همانند «سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)» تیموجن ایست تنها در صفحه انترنت فعالیت دارند و یا در عمل و پراتیک فعالیت های سیاسی/نظامی دارند؟ راستی دوستی «انترناسیونالیستی» تان با حزب کمونیست پیرو تحت رهبری (گوسمان) چه شد که حالا از بخش (مانترو روجو) برای تان اعتبار و حیثیتی که ندارید می خواهید در سایه مبارزات آنها بسازید؟! چه شد بتی را که حسین وار به اسم «باب» می پرستیدید؟

«باب» استقرار کرد و حالا شما در میان استقراغش شنا می کنید. شما مترسک های لولو را در سطح افغانستان هیچ کس جدی نمیگیرند زیرا در آنجا وجود فزیکتی ندارید و این که ما از «فعالیت» های تان آگاهی داریم، مایه ای ریشخندی ما قرار گرفته اید و به فکاهی تبدیل شده اید.

در همین جا بی مناسبت نیست داستانی را برایتان نقل نمایم. یک زمانی وقتی به گفته مردم تازه پشت لب سیاه کرده بودم، با زنده یاد «موسی» مامایم، در محفل ختم یکی از دوستان شرکت نموده بودم. وقتی همه در مجلس نشسته بودیم، یک پسرک خرد سال که شاید بیش از ۶ الی ۷ سال نداشت، پرده خانه را پس زده همان طور بادوش و نفس سوخته نزد پدرش رفته باصدای بلند بیان داشت:

«آغا جان آغا جان، یک سگه دیدم که اینقه - دستهایش را بالاتر از سرش بلند نموده بود- برابر یک خر کته بود» * پدرش به جای این که حرف پسرش را شنیده به شکلی از اشکال، به تصحیح طرز بیان و قضاوتش بپردازد، تقریباً با همان لحن پرسید:

«چه؟؟»**

پسر دستش را اندکی از بار اول پائین آورده، گفت:

«اینکه»***

و چون پرسش و پاسخ یکی و دوبار دیگر هم ادامه یافت، سرانجام طفل به گریه افتاده، در حالی دستش را تا زانویش پائین آورده بود، گفت:

«بخدا از ای کده چوچه تر نبود»****

در اینجا ما می مانیم و تاریخ فعالیت های به اصطلاح سازمان جدید الولاده لولوی سیاسی «صادق ظفر». او که در آغاز می خواست فعالیت شان را به ۱۳۸۵ برگرداند، اینک بدون پرسان و سخت گیری، تا ۱۳۹۱ کوتاه ساخته است، ایکاش این دروغگویان هم پدری به آن سخت گیری- هر چند نادرست- می داشتند و در بی پدری شهره آفاق نمی شدند تا از اول چنین دروغ گوئی پیشه نمی نمودند.

در همین جا بدون کمترین درنگی، باید عنوانی تمام آنهایی که با این جرثومه های فساد در ارتباط اند، به صراحت اعلام بداریم که این جرثومه ها هیچ گونه پیوندی با مردم افغانستان، طبقه کارگر آن و به خصوص نمایندگان سیاسی آنها یعنی جنبش انقلابی کشور نداشته و ندارند، هر نوع عمل زشت و خایانه ای که از آنها سربرزند، پاسخگوی آنها صرف و صرف خود آنها می باشد

باز هم «صادق ظفر» وجدانباخته با دروغ و دغلبازی و دجالی چنین هنگ می زند:

«اتفاقاً میرویس فحاش، یک "راست" هم گفته است، و آن اینکه: اگر ما از لحاظ تشکیلاتی از "مانوئیست های افغانستان" جدا هستیم، اما به پیمانهای وسیع، ما در همبسته گی و یکپارچه گی با "مانوئیست های افغانستان" و سایر نیروهای مانوئیست و پرولتری کشور قرار داریم. میدانیم که اعلام این یکپارچه گی و همبسته گی، خنجری است که در قلب اپورتونیست های ساما-ادامه دهنده گان و "رهایی"- "انقلابی" ها و چک-چکی های شان فرو میرود و نیک آگاهیم که از شنیدن این خبر، عوامل کوانتال پرویی را تب مرگ میگیرد؟؟؟!!!»
«همبسته گی، یکپارچه گی؟!»

شما که هیچ گاه شعله ئی نبودید تا با فرهنگ شعله و سبک نگارش آن آشنا باشید، این را از بان یک شعله ئی بشنوید:

«به هر رنگی که خواهی جامه می پوش من از طرز خرامت می شناسم»

هرگاه شما خود را آنقدر در پوش های متعدد استخبارات ساخته از قبیل «مانوئیزم» بیوشانید که قرآن های عهد عتیق به گردش نرسد، همین که از شیوه املای فیصله شده به وسیله مزدوران روس پیروی می نمائید، به خود خود شهادت می دهد که شما از مردم ما نیستید بلکه نفوذی استخباراتی روسها و مزدورانش هستید که جهت تحقق اهداف معینی می خواهید در داخل جنبش رخته نمائید، اگر این طور نمی بودید و با شما را مزدوران روس و ترغیب فرهنگ آنها الفتی نمی بود، به یقین این چنین نمی نوشتید. در غیر آن به شما باید گفت:

«به به واه واه شنه شنه خالونه توری سترگی خماری!!!»

منظور تان حتمی همبستگی و همیشگی می باشد و یا این واژه های جدید از لغتنامه تیموجن استخراج شده است؟ اگر معلمان و تئوریسین های ایرانی تان شما ها را کمک زبان و کمک تئوریک نکنند استفراغ را استفراق می نویسید و می لیسید!!!

حالا به خاطر ثبوت ادعائی تان من چه وقت صحبت های قبلی را کرده و چه وقت از «مانوئیست» های افغانستان که وجود خارجی ندارند دفاع کرده ام، آخر من مانند شما اپورتونیست نیستم و در مرداب دگماتیسم شنا نمی کنم. لعنت و نفرین بر دروغگو!

در اینجا واقعاً متوجه می شوید هزاره ایست های چنگیزیست این که عمداً توسط بادران منطقه ئی و جهانی شان در بدنامی اندیشه صدر مائو و جریان شعله جاوید آستین های شان را بر زده اند و خاینانه در تلاش بدنامی اند، در پهلوی این حرکت قبیح، زشت و بیشرفانه شان نه تنها عقده ئی ، حقه باز، شارلاتان و زبان باز اند بل از نقطه زیرین نیز دیوانه اند و یا بنابر گفته ای عوام، دیوانه ... اند و از طریق دهان و زیرین یکجا باد می زنند. لاف و پف و رجز خوانی این دلالان بی هویت و جاسوس های متحجر و یخ زده را بخوانید و قضاوت را به شما می گذارم:

"بگذار که ماتونیست های افغانستان، در هر تشکلی که باشند، اعلام یکپارچه گی خویش را به گوش همه گان برسانند..... ، مرگ ایدئولوژیک امثال "میرویس" و "موسوی" را با توده های انقلابی یکجا، جشن خواهد گرفت."؟؟؟!!!

سازمان کارگران افغانستان – سیزدهم حمل ۱۳۹۲ خورشیدی»

از ورای انترنت بوی گند و متعفن لاف و گزافه گوئی این لافوک های قرن به مشام می رسد و نهایت بویناک و گندیده است و دیگر حرفی ندارم و فریاد می زنم که همه با هم یک خنده با قهقهه های که همسایگان را باخبر کنید تا آنها از این فکاهی قرن آنها نیز بخندند !!!

(موسوی) و (میرویس) به نیروی مادی مبدل شده اند و فناپذید اند زیرا اندیشه انقلابی و فنا ناپذیر را با خود حمل میدارند.

(موسوی) و (میرویس) به اندازه پامیر و سلیمان اند و وزش تند باد هائی که هم از دهان و هم از پائین تان خارج می شود سلیمان و پامیر مغرور را نمی لرزاند.

برای تو صادق پارسکش و هنگ زن صد سال عمر آرزو دارم و آرزومندم که بالاخره در لجن افتضاحات و تقیه هایت غرق شوی و بعد بمیری تا ما آخرین میخ تابوت تو و هم قلابه ها و همپاله هایت را بکوبیم تا در فضای نکبت آور بهار رهائی در سرزمین انسانهای آزاده، کوه ها و مهد خورشید تابان رایحه گلها در فضای کشور عطر آگنی و عطر افشانی کند و دیگر از بوی تعفن «صادق ظفر» و صادق های نا صادق خبری نباشد.

ادامه دارد.....

میرویس ودان محمودی

یادداشت:

* - «آقا جان آقا جان، یک سگ را دیدم که اینقدر - دستهایش را بالاتر از سرش بلند نموده بود - برابر یک خرکلان بود»

** - «چه قدر» و یا هم «چقدر»

*** - «این قدر» و یا هم «اینقدر»

**** - «به خدا از این کرده چوچه تر نبود»